



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه بحث قبل

سه عنوان از عناوین عامّه و قواعد حاکمه وجود دارد که مجوّز ورود در دستگاه جرم است: اکراه، اضطرار، تقیّه که مرحوم شیخ تمام این‌ها را تحت عنوان اکراه آورده است و این عناوین با هم تفاوت‌هایی دارند که اجمالاً به آن اشاره شد.

مطلب دیگری که عرض کردیم این بود که این سه قاعده از قواعد عامّه هستند که در اینجا جاری می‌شوند اما علاوه بر این ادله عامه، در بحث تولی از قبل جائز، روایات خاصه‌ای نیز وارد شده است که مطابق این قواعد عامّه هستند که این روایات خاصه عمدتاً در باب چهل و هشتم است. در این باب یک روایت مربوط به اضطرار بود که گذشت و در باب اضطرار، در ابواب قبلی هم چند روایت داشتیم؛ دو، سه روایت در باب اضطرار است که اگر کسی مجبور شد در دستگاه ظلم وارد شود، مجاز و معذور است.

گروهی از روایات نیز مربوط به اکراه است که علاوه بر قاعده عامّه در خصوص این حکم است البته عمده این روایات مربوط به امام رضا علیه‌السلام است؛ عمده روایات خاصه که به خاطر اکراه، مجوز دخول در دستگاه سلطان جور هستند همان چیزی است که در قضیه ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام اتفاق افتاده است که این را هم دیروز عرض کردیم.

مطلب دیگر این بود که اکراه در قضیه امام رضا علیه‌السلام و در قضایای دیگر مربوط به ائمه طاهرین علیهم‌السلام از مسائلی است که با آن بخشی از رفتار سیاسی معصومین علیهم‌السلام را توجیه می‌شود ولی اکراه مطلق نیست که مجوز برای تولی از قبل سلطان جور و یا نزدیک شدن به دستگاه جور باشد اما این تا مادامی است که به یک مصلحت اهمی برخورد نکند و الا اگر به مصلحت اهمی برخورد کند، دیگر این اکراه برای او مجوز نمی‌شود.



## دو نقطه مهم در تاریخ ائمه (علیهم السلام)

### نقطه اول: حرکت امام حسین

یکی در قطعه عاشورا و حرکت امام حسین علیه السلام است که ما در آنجا شاهد اکراه هستیم اما مقابل آن چیزی بوده است که اهمیت بالایی داشته است بنابراین دیگر اکراه مجوز نبوده است یعنی وقتی امام علیه السلام تحلیل می کردند و می دیدند که آن چیزی که از دست می دهند در مقابل آن چیزی که به دست می آورند، چیزی نیست وقتی اهم و مهم می کردند اکراه را در اینجا مجوز نمی دانستند چون عیناً ممکن است کسی در قضیه عاشور همین اکراه را مطرح کند و بگوید که حضرت مکره بود و مکره به قتل هم بودند اما در عین حال امام حسین علیه السلام زیر بار ذلت نرفتند و از قتل استقبال کردند.

جواب: درست است که اکراه قاعده عامه است و مجوز محرّماتی از جمله بیعت با ظالم و تولی از قبل جائز و امثال این ها می شود اما در شرایطی که امام حسین علیه السلام تحلیل می کردند توجه داشتند که آن طرف سکه خیلی بدتر است و لذا این قطعه از زندگی امام حسین علیه السلام از مواردی است که مشمول قاعده اکراه نمی شود به خاطر اینکه چیز اهمی وجود داشت، این در آن مقطع خاص بود.

### نقطه دوم: بیعت یا تولی ائمه

اما مقاطعی هم در زندگی ائمه علیهم السلام وجود دارد که اکراه بر قتل برای آن ها مجوز تولی از قبل جائز و احیاناً بیعت با جائز شده است؛ خود امیرالمؤمنین علیه السلام حالا یا بیعت کردند و یا سکوت کرده باشند در هر صورت یک حکم واجبی را کنار گذاشتند و یا محرّمی را که ذات تحریم در آن بود انجام دادند به خاطر اینکه اکراه وجود داشت.

قاعده اکراه در خیلی از قطعه ها مجوز برای فعالیت ها و ارتباطاتی است که ائمه با دستگاه های جور برقرار می کردند به غیر از یک سری از مقاطعی که مصلحت اهمی وجود داشت که مانع اکراه بوده است، لذا امام حسین قاعده اکراه را اعمال نکردند اما امیرالمؤمنین قاعده اکراه را اعمال کردند و بقیه ائمه هم همینطور بودند و اوج این



إعمال قاعده اکراه در مورد امام رضا علیه السلام است؛ اوج اینکه قاعده اکراه تولی از قبل جائز را درست کرد یعنی حضرت ولیعهد مأمون شد.

شاید حدود ۲۰ روایت در این قضیه وجود دارد که می توان در عیون اخبار الرضا ملاحظه کرد که چند مورد آن نیز در کتاب وسائل آمده است، این مطلبی بود که دیروز عرض کردیم.

### چند نکته دیگر در قضیه امام رضا ع

این نکته که بیشتر جنبه تاریخی دارد که باید به آن توجه کرد و آن این است پیچیده ترین شرایطی که بنی عباس پدید آوردند همان شرایطی بود که مأمون ایجاد کرد، تقریباً هیچ وقت اینقدر شرایط پیچیده نشده بوده است؛ یعنی روابط خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت علیهم السلام با دستگاه بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس هیچگاه به پیچیدگی زمان مأمون نرسیده است و فوق العاده پیچیده بوده است در حدی که بعضی گفته اند که مأمون شیعه است حتی احتمال این را داده اند که در ابتدا مأمون از روی خیرخواهی قصد این کار را داشته است یعنی اینقدر زمان آشفته ای بود. البته روایات معتبر ما نشان دهنده این است که اینگونه نبوده است؛ همین روایاتی که در وسائل و عیون اخبار الرضا آمده است و هرگز نیت خیری نداشته است گرچه اهل فضل بوده و علم و دانشی داشته است و آگاهی بیشتری نسبت به مقامات اهل بیت علیهم السلام داشته است اما هیچگاه این نشانه ها علت آن نمی شود که مأمون شیعه و علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام بوده بلکه علائم بر خلاف آن است و هیچ علاقه ای در کار نبوده است، واقعاً یک نقشه بسیار پیچیده ای داشته است و برای همین شاید بتوان گفت پیچیده ترین شرایط در روابط خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلفا، زمان امام رضا علیه السلام بوده است.



## امام رضا علیه السلام با چند پدیده مواجه بوده است:

### ۱- جریان انحرافی در خاندان علوی

جماعت زیادی از علویون در مدینه، بغداد و در خراسان و مرو بودند که در برابر اما رضا علیه السلام قرار داشتند و یک نوع رقابت با امام رضا علیه السلام داشتند و گاهی هم کارشکنی و طعنه و اشکال به امام رضا علیه السلام وارد می کردند که نمونه های آن در تاریخ است.

### ۲- مسأله واقفیه

دومین جریانی که امام با آن روبرو بود، مسئله واقفیه بود، واقفیه بسیار پیشرفته شد و در ملل و نحل نیز می توان مشاهده کرد، تقریباً قاعده کلی این است در عصر هر امامی و یا بعد از امامی، گروهی از آن امام منحرف شده و به سمت امام بعدی نمی رفتند و یک عده ای از امتداد امامت منحرف می شدند حالا گاهی یک دسته و گاهی چند دسته منحرف شده اند تا بیست، سی جریان انحرافی از ائمه در طول تاریخ ۲۵۰ ساله ائمه به وجود آمده است.

در زمان امام رضا این انحراف بعد از امام کاظم و توقف در ایشان بسیار وسیع بود که جریان واقفیه است که در تاریخ هم آمده است که جریان وقف بر امام کاظم و عدم اعتقاد به امامت و پیروی از امام رضا این جریان بسیار گسترده شد و آنچه که از تاریخ به دست می آید تقریباً جماعت شیعه را نصف کرد؛ و قدرت واقفیه که بر امام موسی کاظم توقف کردند و به ادامه امامت در امام رضا باور نداشتند، یک جریان قوی و گسترده ای بود که حتی امام رضا علیه السلام گاهی نسبت به آن تقیه می کرد، یعنی اینقدر قدرت داشتند.

این جریان نیز در درون اصحاب امام کاظم علیه السلام پیدا شد؛ شلمغانی، بطائنی و چند نفر دیگر از اصحاب نزدیک امام کاظم علیه السلام که این سه نفر اصلی هستند و بعد هم همینطور امتداد پیدا کرد این ها می گفتند که امام کاظم علیه السلام غائب شده اند و دیگر امامت به امام رضا علیه السلام سپرده نشده است و آنطور که از شواهد بر می آید جامعه شیعه نصف شدند.

البته در مقابل این جریان شخصیت های بزرگی همچون یونس بن عبدالرحمن قرار داشتند که با جریان وقف مقابله می کردند.



این جریان یک پدیده‌ای بود که امام رضا علیه‌السلام با آن مواجه بودند و این جریان وقف بسیار گسترده شده بود و از آن طرف مقابله اصحاب امام رضا علیه‌السلام بسیار قوی بود و همین موجب شد که علی رقم گستردگی که واقفیه پیدا کرد ولی در طی چند دهه خاموش شد و لذا از نظر تاریخی این گروه از بین رفت و در بین جماعت شیعه ظاهراً دیگر گروه واقفیه وجود ندارد (یکی از شاگردان: اسماعیلیه شاخه‌ای از واقفیه نبوده؟) اسماعیلیه داریم اما واقفیه نداریم ما از بین ۲۰، ۳۰ جریان انحرافی که بعد از ائمه هست آنچه که باقی‌مانده است یکی زیدیه و دیگری هم اسماعیلیه است که باقی‌مانده است و شاید چند عدد دیگر هم باشند که الآن حضور ذهن ندارم (یکی از شاگردان: البته اباضیه هم باقی‌مانده است) بنا بر بعضی از توجیهات و تفاسیر اباضیه هم باقی‌مانده است، واقفیه خیلی وسیع بود اما خیلی سریع هم منقرض شد.

به هر حال امام رضا در برابر دو جریان داخلی؛ علویون منحرف و گروه واقفیه که بسیار وسیع و گسترده بود که این شرایط را بسیار سخت می‌کرد.

### ۳- پدیده سوم پدیده مأمون

پدیده مأمون بسیار پیچیده‌ای بود برای اینکه مأمون از یک شرایط بسیار سختی از جنگ با برادرش بیرون آمد و همچنین فوق العاده انسان دارای فضل و ذکاوت بود و طراح‌ی او نیز طراح‌ی بسیار پیچیده بود. طراح‌ی او این بود که امام رضا علیه‌السلام را به خراسان بیاورد از روی نقشه‌ای امام را از مدینه و بغداد جدا کرد و قرار او بر این بود که کل تاریخ گذشته را طبیعی و عادی جلوه دهد یعنی بگوید ائمه علیهم‌السلام دنبال دنیا بودند و حال که این دنیا پیدا شد امام رضا علیه‌السلام ولیعهد من شد و همچنین امام در چنگ مأمون بود، ظاهر بسیار زیبا و جذاب ولی باطن آن بسیار قتال و خطرناک.

امام رضا علیه‌السلام در این شرایط قرار دارد و این سه چیز وضع بسیار پیچیده‌ای را ایجاد کرده بود اما در مقابل این شرایط یک فرصت عجیب برای امام رضا علیه‌السلام به وجود آمده بود و آن اینکه تشیع به رقم تمام سخت‌گیری‌ها و تنگناها از یک استقبال عمومی برخوردار شده بود و توانسته بود که هسته خودش را از مرکز که مدینه و بغداد و مراکز اصلی تشیع بود به بیرون منتقل کند و این انتقال هسته‌های تشیع به بیرون مخصوصاً ایران و مناطق دیگر از مواردی است که در زمان امام رضا علیه‌السلام بسیار اوج گرفت و لذا از بعد از زمان امام باقر و امام صادق (علیهما‌السلام) این موج رو پیشرفت بود و هسته‌های زیادی شکل گرفته بود، در حدی که در زمان امام کاظم



علیه السلام یک امیدی به وجود آمد که همه چیز به هم بریزد و ظاهراً طبق روایات یک بدائی حاصل شد یعنی قرار بود که امام کاظم علیه السلام قیام کند و شبیه آنچه که در عصر امام عصر (عج) اتفاق می افتد، به وقوع بپیوندد. البته به لحاظ دلالتاً و سنداً به این اطمینان پیدا کرد ولی شاید قابل اثبات باشد که یک بداء مهم در زمان امام کاظم اتفاق افتاد.

جنگ های امین و مأمون به این افزوده شده بود و این موجب شده بود که شیعیان پخش شده و کار کنند. امام رضا علیه السلام این شرایط را که نگاه می کنند، تشخیصشان این است که حالا که اکراه آمد ولایت عهدی را بپذیرند اما در این سفری که با اکراه آمدند؛ در روایت نیز آمده که خود سفر از ابتدا تا آخر اکراهی بود و تمام این یک مسیر ۲ ساله همراه با اکراه بوده است، حضرت این اکراه را قبول کردند برای اینکه یک تدابیر دیگری در کنار قبول این اکراه داشتند.

## تدابیر امام رضا (ع) نسبت به اکراه پیش آمده

۱. زیر بار پذیرش خلافت نرفتند که دسیسه بزرگی بود ولایت عهدی را قبول کردند.
۲. این ولایت عهدی را خیلی محدود و بی اختیار پذیرفتند و این را نیز بارها اعلام کردند؛ هم در مجلسی که پذیرفتند شرط کردند که هیچ دخالتی در کارها نکنند و این را نیز چندین مرتبه اعلام کردند که مردم بدانند که ولایت عهدی چه گونه است.
۳. در هر جا به شکلی نارضایتی خودشان را اعلام می کردند.
۴. امام از این فرصت پیش آمده برای خیلی از کارها بهره برد، اگر خط سیر امام رضا علیه السلام در عیون اخبار رضا دقت شود؛ حرکت امام در طول مسیر و آمدنشان در نیشابور و مناطق دیگر و ارتباطی که امام رضا در طول این دو سال با جریانات شیعی برقرار کردند که خیلی از این ارتباطات در شرایط مدینه و بغداد امکان نداشت زیرا شواهد بسیار است که امام در طول این ۲ سال چه در مسیر و چه در مدتی که در خود خراسان بودند علی رقم تمام محدودیت ها یک شبکه های ارتباطی را ایجاد کرده بودند و شاید بخش معظم از گسترش تشیع مدیون حضور ۲ ساله ایشان در ایران باشد به خاطر اینکه مناطقی مثل قم از قبل سابقه داشت اما خیلی از مناطق با آن سفر اهل بیت مطرح شدند؛ و این هم یک تدبیر حضرت بود به علاوه یک سلسله وقایعی که در همان دوره ۲ ساله در خراسان رخ



داد که آن‌ها نیز در تحکیم و موقعیت اهل بیت علیهم‌السلام موثر بود؛ نماز عید فطرشان که در روایت معتبر آمده است. نماز عید خیلی نماز تکان دهنده‌ای بود. نماز استسقاء را که خواندند شدیداً جامعه را تحت تأثیر قرار داد و یک سلسله حوادث و معجزه و کراماتی از این قبیل در آن ایام رخ داد که آن‌ها نیز موثر بوده است.

### خلاصه علت قبول تولی از سوی امام رضا

بنابراین اکراهی که امام رضا علیه‌السلام زیر بار آن رفته‌اند طبق قاعده بوده است و تولی از قبل جائز کردند اما مخاطرات کار را به حداقل رسانده‌اند و حداکثر استفاده را از این فرصت برده‌اند و به نظر می‌آید که در عصر امام رضا علیه‌السلام پیچیده‌ترین دسیسه در روابط اهل بیت علیهم‌السلام با خلفا رقم خورد و پیچیده‌ترین واقعه از طرف امام رضا علیه‌السلام پاسخ داده شد؛ هرگز در اذهان جا نماند که امام رضا علیه‌السلام و دستگاه اهل بیت با خلافت یکی و هضم در آن شده‌اند به خاطر اینکه مأمون اهل بیت را در دستگاه خلافت هضم کند و آبروی ائمه را از بین ببرد و همچنین خواستار عادی نشان دادن قضیه ولایت الهی و خلافت کبری بود، این دسیسه مأمون را امام رضا علیه‌السلام خنثی کرد و از طرف دیگر نتایج زیادی به نفع گسترش تشیع حاصل شد و از آن برای معرفی خاندان پیامبر و مبانی آن‌ها استفاده کرد.

باید توجه داشته باشید که این بحث‌ها فقهی می‌باشند، این واقعیت‌ها معلوم می‌کند که اکراه مجوز این بوده است که با حداقل تصرفات، تولی از قبل جائز داشته باشد حتی در شخصی مانند امام رضا (ع) زیرا در اینجا اکراه بر قتل بوده است و همانطور که مأمون گفت که یا می‌پذیری و یا ضربتُ عنقک و از طرف دیگر امام حسین علیه‌السلام این کارها برایش امکان نداشته است.

شرایط امام حسین علیه‌السلام اینطور نبوده است و ظرف زمان نیز اقتضای این کار را نداشته که زیر بار اکراه برود و کاری هم انجام دهد و اگر زیر بار آن اکراه می‌رفت هیچ یک از این دستاوردها امکان پذیر نبود و بیعت با یزید هم اتفاق می‌افتاد.

شرایط امام رضا علیه‌السلام را اگر با بسیاری از شرایط سایر ائمه علیهم‌السلام بسنجیم فهمیده می‌شود که شرایط امام رضا علیه‌السلام متفاوت است؛ از لحاظ کم و کیف قضیه در مورد امام رضا علیه‌السلام که بیعت به آن معنا



مستقیم نیست بلکه ولایت عهدی است و از نظر اینکه آن خطرها را بتوان خنثی کرد همیشه اینطور نبوده است و از نظر اینکه ایشان دستاوردهای خوبی را به دست آورد این هم در همه زمانها نبوده است و به خاطر همین امام رضا علیه السلام زیر بار این اکراه رفت.

## نقش علم غیب در تحلیل سیره

(شاگرد: با توجه به اینکه احتمال دخالت ایشان در حکومت که شواهد تاریخی هم دالّ بر این مدّعا داریم و اینکه امام از ولایت عهدی استفاده می‌کردند آیا ردّ این ولایت عهدی امکان دارد؟) حالا ما باید آن را جدا بحث کنیم زیرا ما در بین بحث به تحلیل فقهی یک سیره پرداختیم که اگر ما بخواهیم آن را کامل بحث کنیم حدوداً شش مینا دارد که من وارد آنها نشدم یکی از آن مبانی این است که آیا ما در تحلیل سیره فردی و اجتماعی ائمه چه نقشی برای علم غیب قائل هستیم؟ یک دیدگاه این است که نقش دارد و دیدگاه دیگر آن است که علم غیب را باید کنار گذاشت و این مسئله باید در جای خودش بررسی شود و اگر علم غیب را در تشخیص مصادیق دخالت دهیم امکان اینکه قضیه عاشورا و سایر اقدامات ائمه را تحلیل فقهی کنیم وجود دارد.

## آیا اکراه مجوز قتل هم می‌شود؟

در مورد قصّه عاشورا، حرف بسیار زیاد است همانطور که اشاره کردید بعضی گفته‌اند که عاشورا یک سرّ و راز است و اصلاً نمی‌توان با فقه ظاهری آن را ارزیابی کرد ولی ما عقیده داریم که اینطور نیست و می‌شود آن را با فقه ارزیابی کرد، منتها فقهی که اجتماعی و سیاسی است. در اینجا ملاحظه کردید که فقها این بحث را مطرح نکرده‌اند به خاطر اینکه فقها می‌فرمایند که اگر اکراه به مرحله قتل رسید دیگر مجوز نیست در مقابل ما عقیده داریم که اکراه اگر به قتل برسد یا به یک مصالح بزرگی برسد که در حکم قتل است در این صورت هم مجوز نیست؛ زمان امام حسین علیه السلام اکراه به یک مصالح مهمّی رسید که گفته شد یا او را بکش و یا خودت کشته می‌شوی که می‌گویند حق کشتن نداری، چون اکراه مجوز قتل نمی‌شود. در مقابل ما عقیده داریم چیزهایی غیر از قتل نیز وجود دارد که در جلوی اکراه می‌ایستد از جمله آن چیزی که در زمان امام حسین علیه السلام رخ داد و یا اینکه امام رضوان الله تعالی علیه در مبارزه با طاغوت به همین نتیجه رسیده بودند.





## اکراه در زمان امام رضا

اما در زمان امام رضا علیه السلام اکراه اینطور نبوده است طبق قاعده بوده است. (سوال:...) بلکه یک سری نکات دیگری هم بود که تا حدی در بحث امام رضا می‌توان به آن‌ها توجه کرد و من خیلی گذرا به مبانی این بحث حساس اشاره کردم.

### استشهاد به داستان قرآنی حضرت یوسف

در این روایات نکته‌ای است که حضرت در اعتراضاتی که به ایشان شده بود پاسخ داده‌اند و به داستان حضرت یوسف استشهاد کرده‌اند و علت این است که بعضی از این اعتراضات از ناحیه پیروان اهل بیت نبوده است مثلاً اهل سنت و یا از ناحیه خوارج و یا سایر مذاهب بوده است، البته گاهی از نزدیکان و پیروان اهل بیت نیز سؤالات و یا اعتراضاتی بوده است همان‌طور که در صلح امام حسن علیه السلام به ایشان اعتراض می‌کردند، امام در پاسخ به این اعتراضات مخصوصاً کسانی که اهل بیت را در مقام عصمت قبول نداشتند، استشهاد به آیات قرآن و داستان حضرت یوسف می‌کردند و نمونه اینکه ائمه استشهاد به قرآن می‌کنند، زیاد است که در مورد امام رضا علیه السلام نیز از همان نمونه‌هاست، امام قصد داشت به فهماند آنچه در قصه حضرت یوسف اتفاق افتاد خیلی مهم‌تر بوده است و برای بیان اهمیت آن و اینکه کار من در مقابل آن خیلی اهمیت ندارد چند نکته اشاره می‌کند:

۱. او پیامبر بود و من وصی پیامبر هستم.
۲. در مقابل یوسف انسان کافری بود؛ فرعون مصر و در مقابل من کسی است که به ظاهر مسلمان است.
۳. من در شرایط اکراهی قرار دارم ولی یوسف در شرایط اکراه نبوده است بلکه خود او پیشنهاد کرده است. و لذا قبلاً بیان شد که استناد به قصه حضرت یوسف بیشتر برای بحث استثنای قبلی است یعنی کسی خودش برای تأمین مصلحت عباد حرکت کند و پیش قدم شود اما در مورد امام اکراه پیش قدمی نیست بلکه معنای اکراه این است که آن‌ها به سراغ امام رفته‌اند.



۴. نکته چهارمی که خود امام نیز تصریح نکرده‌اند؛ این است که حضرت یوسف واقعاً داخل در دستگاه جور شده بود و تصرفات می‌کرده است در حالی که در مورد امام رضا علیه‌السلام ظاهری بوده است. این چهار فرقی بود که بین قصه امام رضا علیه‌السلام و حضرت یوسف است و امام علیه‌السلام نیز یا به طور کامل و یا به صورت اشاره به این چهار فرق در روایاتی که بعضی از آن‌ها معتبر است اشاره کرده‌اند و قصد دارند بفهمانند که اگر آن درست بوده است به طریق اولی کار من هم درست است. از نظر فقهی این فرمایش امام علیه‌السلام و استشهاد به آیات، یک نکته‌ای را اثبات می‌کند که دلیل برای اکراه درست می‌کند و همان اولویت استثنای اول است؛ اگر برای تأمین مصالح عباد تولی از قبل جائز است بنابراین این تولی به طریق اولی در شرایط اکراه و اضطرار جایز می‌گردد.

### نکات استاد

۱. اگر این اولویت فهمیده نشود و یا در آن خدشه‌ای وارد شود زمانی که امام به این اولویت استشهاد می‌کند می‌شود این اولویت را پذیرفت.
۲. این سؤال مطرح است که در قسمتی که امام علیه‌السلام فرمودند یوسف پیامبر بود و من وصی پیامبر هستم آیا این مطلب درست است یا خیر؟  
برای این سؤال می‌شود دو جواب ارائه کرد چون ائمه از نظر ما بالاتر از پیامبران هستند:  
الف. جواب اول این است که یوسف از پیامبرانی است که دارای مقام امامت هم بوده است زیرا انبیاء و رسل بر دو دسته هستند: بعضی از آن‌ها شأن مبلّغی و علیه‌السلام رسالتی فقط داشته‌اند ولی بعض دیگر مثل ابراهیم و موسی و عیسی و گروهی دیگر از انبیاء مقام امامت را نیز دارا بوده‌اند که یک ولایت بر اموال و انفس و حق دخالت و تصرف است،  
آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴) نشان دهنده این است که این امامت کبری از رسالت و نبوت، اعظم و برتر است و بین نبوت و رسالت و امامت از دیدگاه ما عموم و خصوص من وجه است و انبیائی بوده‌اند که مقام امامت را نداشته‌اند و بعضی داشته‌اند.



برتری ائمه ما نسبت به انبیاء و رسل که امامت ندارند بالاتردید است که مقام امامت بالاتر از مقام نبوت و رسالت است. از خود آیه «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» این مطلب فهمیده می‌شود اما نسبت به انبیاء و رسل که امامت را دارند چه طور است؟ ممکن است کسی احتمال دهد چون حضرت یوسف از انبیائی است که دارای امامت است و هر دو شأن امامت و نبوت را در خود جمع کرده است از این جهت ممکن است یک نوع افضلیتی برای یوسف باشد.

این یک جواب است که بعضی این را احتمال داده‌اند که البته این جواب شاید تام نباشد به خاطر اینکه روایات ما افاده می‌کند که مقام ائمه از تمام انبیاء و رسل البته به غیر پیغمبر اسلام، بالاتر است حتی کسانی که هر دو مقام را دارا بوده‌اند و برای همین به وجه و جواب اول خیلی نمی‌شود استدلال کرد.

ب. جواب دوم یک جواب مجادله‌ای است که امام علیه‌السلام در مقام مجادله فرموده‌اند یعنی برای کسی که اصلاً امامت را قبول ندارد. شاهد این وجه این است که خوارج به امام اشکال می‌کردند و امام جواب داده است و معلوم است که امام این را با فرض مقام امامت علیه‌السلام نفرموده است زیرا یکی از خوارج دارد این سوال را می‌کند یا مثلاً اهل سنت که به امامت اعتقاد ندارند این سوال را می‌کنند امام می‌خواهند بگویند که من یک مسلمان معمولی یا حداکثر یک عالمی از علمای دین هستم ولی یوسف پیغمبر بوده است و تولی به جائر کرده است.

به عبارت دیگر از این سؤال و جواب فهمیده می‌شود که مقام، مقام مجادله و مناظره است نه اینکه امام قصد این را داشته باشد که تمام حق را بگوید و به عبارت دیگر امام می‌خواهد بفرماید که فرض بگیری و بنا بر اعتقاد خودت آن وصی و پیامبر بود این منصب را پذیرفت در حالی که من پیامبر نیستم و این را پذیرفته‌ام بنابراین بر من جایز است.

ظاهر امر این است که جواب دوم درست است به خصوص با ملاحظه اینکه سؤال کنندگان از خوارج و یا اهل سنت هستند.

و صلّ الله علی محمد و آله الطاهرين